



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ مهر ۱۴۰۲

موضوع کلی: اقسام قطع

موضوع جزئی: تقسیم سوم قطع موضوعی به اعتبار متعلق - بررسی امکان اقسام قطع به مصادف با: ۲۲ ربیع الاول ۱۴۴۵

اعتبار متعلق قطع - تفصیل امام خمینی در قسم سوم - بررسی امکان قسم سوم - ادله امتناع - دلیل سوم و بررسی آن

جلسه: ۵

سال پانزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم تقسیم سوم برای قطع موضوعی به اعتبار متعلق قطع است. به این اعتبار قطع موضوعی به پنج قسم تقسیم می‌شود؛ یک قسم مربوط به جایی است که قطع به یک امر خارجی در موضوع یک حکم اخذ شود. قسم دوم جایی است که قطع به یک حکم شرعی در موضوع حکم شرعی دیگر اخذ شود که این خودش بر چهار قسم است. لذا مجموعاً پنج قسم حاصل شد. قسم اول و دوم لا اشکال فی امکانهما؛ اما در قسم سوم فقد وقع الخلاف فی امکانه. ادله‌ای برای امتناع و عدم امکان قسم سوم بیان شده است دو دلیل را دیروز بیان کردیم و در هر دو مناقشه کردیم و گفتیم هیچ کدام از این دو دلیل نمی‌تواند اثبات کند امتناع قسم سوم از قطع موضوعی را. قسم سوم عبارت بود از اینکه قطع به یک حکم شرعی در موضوع ضد آن حکم شرعی اخذ شود؛ مثل «إذا قطعت بوجوب صلوة الجمعة یحرم علیک صلوة الجمعة»

دلیل سوم

دلیل سومی که برای امتناع ذکر شده این است که در چنین حالتی اساساً امکان امتثال برای مکلف وجود ندارد و اگر یک حکمی قابل امتثال نباشد از جانب مولا اصلاً جعل نمی‌شود. مولا و شارع حکمی را جعل می‌کنند که قابلیت امتثال داشته باشد و الا نقض غرض و لغو است و اینجا اینچنین است یعنی اگر شارع بگوید «إذا قطعت بوجوب صلوة الجمعة یحرم علیک صلوة الجمعة» برای مکلف قابل امتثال نیست. زیرا از یک طرف یقین به وجوب نماز جمعه پیدا کرده است و از طرف دیگر یقین به حرمت دارد. دلیل به او می‌گوید چنانچه وجوب نماز جمعه برای تو یقینی شد حرام است بر تو که نماز جمعه بخوانی. بالاخره این مکلف سردرگم می‌شود، آیا باید بخواند یا نخواند؟ به هر دو نمی‌تواند عمل کند و چون امکان امتثال نیست پس اساساً امکان اخذ قطع به حکم در موضوع حکمی بر ضد آن حکم امکان ندارد.^۱

بررسی دلیل سوم

این دلیل نیز مخدوش است. زیرا اساساً مرحله جعل و تشریح حکم کاری به مقام امتثال ندارد. آنچه در مقام جعل حکم مورد توجه جاعل و شارع است این است که این فعل یا به نحو مطلق یا با برخی از قیود و شرایط یک حکمی به آن تعلق بگیرد. حال اینکه در یک شرایطی مکلف نتواند این حکم را امتثال کند این یک بحث دیگری است؛ شاید همه موارد مهم و مهم از این قبیل باشد البته اینجا هم و مهم نیست، می‌خواهیم بگوییم وقتی مثلاً امر مولا به نجات این غریق صادر شده است و از آن طرف نهی از غضب

^۱ مصباح الاصول، ج ۲، ص ۴۴.

می‌کند و نجات غریق متوقف بر غضب است، مکلف نمی‌داند باید این غریق را نجات دهد یا خیر؟ زیرا از یک طرف نجات دادن بر او واجب است، از طرف دیگر اگر بخواهد این کار را بکند ناچار به تصرف غاصبانه در ملک دیگری است. اینجا می‌گویند مسئله مهم و مهم به میان می‌آید، باید ببیند اهم چیست و آن را انجام دهد و مهم را ترک کند. پس در یک مواردی امتثال مقدور نیست اما این مانع جعل حکم از طرف شارع نمی‌شود. پس مرحله جعل و تشریح حکم کاری به مقام امتثال ندارد. مقام امتثال تابع یک سری امور مربوط به خودش است.

حال اینجا با توجه به نکته‌ای که بیان شد، وقتی می‌گوید «اذا قطعت بوجوب صلوٰة الجمعة یحرم علیک صلوٰة الجمعة» در مقام جعل و تشریح هیچ محذوری ندارد. خدا اگر بخواهد اینطور قطع به یک حکم را در موضوع ضد آن حکم اخذ کند، هیچ محذوری ندارد. مقام امتثال نیز عرض کردیم که ارتباطی به مقام جعل و تشریح حکم ندارد. اینکه در مقام امتثال او نمی‌داند چه کند مانعی ایجاد نمی‌کند زیرا ایشان استحاله و عدم امکان را با استمداد از امتناع در امتثال می‌خواهد ثابت کند در حالیکه ما عرض کردیم این دو با هم ارتباطی ندارند. در موارد مهم و مهم نیز امکان امتثال عقلا وجود ندارد (که بشود هر دو را با هم مراعات کرد) اما عقل راهی پیش او می‌گذارد که اینچنین عمل کن مثل اینکه به او بگوید تو مخیری.

سوال:

استاد: درست است که آنجا دو حکم است ولی وقتی خداوند این دو حکم را تشریح می‌کند آیا نمی‌داند در مواردی مکلف امکان عمل به هر دو را ندارد، در جایی که تراحم پیش می‌آید؟ تراحم یعنی اینکه امکان امتثال دو تکلیف همزمان نیست. شارع نیز مطلق گفته است «انقذ الغریق» از آن طرف نیز گفته است «لا تغصب» بالاخره در یک مواردی عدم امکان امتثال این دو تکلیف وجود دارد یا خیر؟ مسلم وجود دارد اما شارع در مقام جعل کاری به آن موارد ندارد زیرا برای آن موارد عقل راه چاره‌ای دارد مثل تخییر یا خودش به نوعی تخییر را بیان کرده است. از این جهت منظور ما است نه اینکه بگوییم اینجا از این قبیل است. از باب اینکه در مقام امتثال حالت‌هایی وجود دارد که امکان عمل به هر دو تکلیف نیست.

نتیجه این که این سه دلیل هیچ کدام نتوانست امتناع قسم سوم را اثبات کند.

تفصیل امام خمینی

امام خمینی اینجا یک تفصیلی دادند که باید آن را بیان کنیم تا بعد ببینیم حق در مسئله کدام است که قائل به امکان یا عدم امکان شویم.

امام خمینی می‌فرماید: قطع به یک حکم که در موضوع حکم ضدش اخذ می‌شود، بر دو قسم است: تارتا قطع به یک حکم به نحو تمام الموضوع در موضوع حکم دیگر اخذ می‌شود و آخری به نحو جزء الموضوع. اگر قطع موضوعی در مانحن فیه به نحو تمام الموضوع اخذ شود، این هیچ مشکلی ندارد و ممتنع نیست اما اگر این قطع موضوعی به نحو جزء الموضوع باشد ممتنع است. وجه این تفصیل چیست؟

قسم اول

اگر قطع به یک حکم شرعی مثل وجوب نماز جمعه در موضوع ضد این حکم اخذ شود، و تمام الموضوع باشد، بدین معناست که واقع دیگر اهمیتی ندارد، مثلا بگوید «اذا قطعت بوجوب صلوٰة الجمعة یحرم علیک صلوٰة الجمعة»؛ فرض این است که قطع به وجوب

نماز جمعه تمام الموضوع است. دیگری کاری به واقع ندارد اعم از اینکه در واقع نماز جمعه واجب باشد یا نباشد، همین که مکلف یقین به وجوب نماز جمعه پیدا کرد، نماز جمعه بر او حرام می‌شود. می‌خواهد در واقع نماز جمعه واجب باشد یا نباشد، زیرا اینجا تمام مدار بر قطع است، این شده موضوع. می‌گوید نماز جمعه مقطوع الوجوب حرام است. یعنی قطع به وجوب، موضوع حرمت نماز جمعه شده است. اینجا هیچ محذور و مشکلی به نظر نمی‌رسد یعنی استحاله ندارد. چه استحاله‌ای پیش می‌آید؟ می‌گوید اگر یقین به وجوب نماز جمعه پیدا کردی حق نداری نماز جمعه بخوانی. این ممکن است به حسب واقع واجب باشد یا نباشد. اینجا استحاله‌ای به نظر نمی‌رسد زیرا مثل اجتماع امر و نهی است، دو عنوان ما اینجا داریم: یک نماز جمعه و یکی قطع به وجوب، نسبت این دو عنوان نیز عموم و خصوص من وجه است. عنوان مقطوع الوجوب یک عنوان است، عنوان نماز جمعه یک عنوان دیگری است. اینجا چه محذوری می‌تواند باشد؟ واقعا امتناعی به نظر نمی‌رسد.

سوال:

استاد: ما هم اجتماع ضدین به حسب مقام لحاظ را رد کردیم و هم به حسب واقع را. اینجا چه محذور عقلی وجود دارد که شارع بگوید اگر قطع به وجوب نماز جمعه پیدا کردی دیگر حق نداری بخوانی؟ اینکه شارع این کار را نکرده، شاید نظیری نداشته باشیم که برای آن ذکر کنیم ولی چه محذوری و چه استحاله‌ای وجود دارد؟ شما وجه استحاله را بفرمایید. به چه دلیل می‌گویید ممتنع است؟ اجتماع ضدین که جوابش را دادیم.

سوال:

استاد: چرا؟ بحث امکان است. مولای حکیم چرا چنین کاری را انجام نمی‌دهد؟

سوال:

استاد: چه داعی؟ ... اولی که داعی ندارد؛ می‌گوید «إذا قطعت» این داعی نیست، داعی اینجا وجود ندارد، می‌گوید اگر یقین پیدا کردی؛ نمی‌گوید برو یقین پیدا کن. می‌گوید اگر یقین پیدا کردی نخوان، حرام است بر تو که بخوانی. چه محذوری اینجا وجود دارد؟

قسم دوم

قسم دوم جایی است که قطع به حکم شرعی در موضوع حکمی که ضد این حکم محسوب می‌شود به نحو جزء الموضوع اخذ شود. اینجا ایشان می‌فرماید که بعید نیست قائل به امتناع شویم. وقتی می‌گوییم قطع به یک حکم شرعی جزء الموضوع شود معنایش این است که هم قطع و هم واقع در ترتب حکم دخالت دارند. قطع به وجوب نماز جمعه، بخشی از موضوع است. وجوب واقعی نماز جمعه نیز بخش دیگری است و اگر این دو با هم اجتماع کردند آن وقت بر تو حرام است که نماز جمعه بخوانی.

ایشان این قسم را ممتنع می‌داند زیرا نسبت بین این دو می‌شود نسبت عموم و خصوص مطلق و اگر بین دو عنوانی از این قبیل عموم و خصوص مطلق باشد حق امتناع است همانطور که در بحث اجتماع امر و نهی گفته شد. دیگر این را ارجاع دادند به بحث اجتماع امر و نهی. حال در بحث اجتماع امر و نهی چه گفتند که اینجا را مثل آنجا می‌دانند و می‌گویند در این صورت ما قائل به امتناع می‌شویم؟

اگر خاطرتان باشد در مورد محل نزاع در باب اجتماع امر و نهی یک اختلافی بود که آیا عنوان مأمور به و عنوان منهی عنه نسبتشان عموم و خصوص من وجه باید باشد یا اعم؟ صاحب قوانین معتقد است نزاع مختص به آن مواردی است که نسبت بین دو عنوان عموم و خصوص من وجه باشد اما صاحب فصول عقیده دارد که محل نزاع شامل عموم و خصوص مطلق نیز می‌شود. همانجا بعد از بررسی و بحث نتیجه گرفته شد که حق با صاحب قوانین است که محل نزاع را دو عنوانی می‌داند که نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه باشد نه مطلق.

حال اینکه چرا اینچنین است تفصیلهش به آنجا مربوط است. اینکه چرا اگر ما محل نزاع را عموم و خصوص مطلق دانستیم مشکلاتی پیش می‌آید باید به جای خودش مراجعه کنید و چرا ما گفتیم محل نزاع عموم و خصوص من وجه است. بین این دو عنوان باید عموم و خصوص من وجه باشد. می‌گویند اگر بین این دو عنوان رابطه عموم و خصوص مطلق باشد یک تالی فاسدهایی دارد که ما نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم. از جمله آن تالی فاسدها این است که ما دیگر نمی‌توانیم مطلق را بر مقید حمل کنیم. (این بحث مقداری طولانی است).

جایی هم که نسبت بین دو عنوان عموم و خصوص مطلق باشد دو نوع است:

گاهی از قبیل «اعتق رقبه» و «لاتعتق رقبه کافره» است که اینجا بین رقبه و رقبه کافره امکان اجتماع امر و نهی و یا وجوب و حرمت نیست. اگر اجتماع وجوب و حرمت در مثل عتق رقبه جایز باشد دیگر نمی‌توانیم «لاتعتق رقبه کافره» را مقید این قرار دهیم. دیگر آن مقید «اعتق رقبه» نخواهد بود. اما اگر نسبت‌ها مثل نسبت انسان و حیوان بود انسان و حیوان با رقبه و رقبه کافره با هم متفاوت هستند با اینکه هر دو عموم و خصوص مطلق هستند. فرقیان هم روشن است که رقبه کافره نسبت به رقبه مقید محسوب شود اما بین انسان و حیوان اینچنین نیست.

با توجه به این نکته اگر ما گفتیم قطع به یک حکم شرعی در موضوع حکم شرعی دیگر به نحو جزء الموضوع اخذ شود این معنایش این است که از یک طرف «إذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعة» ظاهرش این است که نماز جمعه بدون هیچ شرط و قیدی واجب است. می‌گوید اگر یقین پیدا کردی به وجوب، این یعنی نماز جمعه بدون قید و شرط واجب است، اما به دنبالش می‌گوید «یحرم عليك صلوة الجمعة». این معنایش این است که نماز جمعه با بعضی از قیود حرام است، وقتی قید «إذا قطعت بوجوب» می‌آید نماز جمعه حرام می‌شود. آن قسمت اول اقتضا می‌کند که مطلق نماز جمعه واجب باشد. قسمت دوم اقتضا می‌کند که نماز جمعه اگر با بعضی از قیود همراه شد حرام و محال است و این دو با هم قابل جمع نیست.

فتحصل مما ذكرنا كلة كلة قطع به حکم شرعی اگر تمام الموضوع برای حکم شرعی دیگر باشد این محذوری ندارد و عقلاً ممتنع نیست اما اگر جزء الموضوع باشد این ممتنع است.

این تفصیلی است که امام خمینی اینجا ذکر کردند که باید آن را بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمين»